

سبک منوچهری

دکتر حسین خسروی^۱

چکیده

منوچهری دامغانی (۴۳۲ - ؟ ه.ق) قصیده‌سرای مشهور قرن پنجم هجری است. سبک شعری او سبک معمول آن روزگار یعنی سبک خراسانی است، اما برخی ویژگی‌های خاص به زبان و سبک او نوعی تشخیص بخشیده که به خصوص در گزینش لغات و تعابیر و نیز نحو زبان و جنبه‌های بلاغی دیده می‌شود.

در شعر او، از بین صورت‌های خیالی، تشبیه بیش‌ترین بسامد را دارد. به شیوه هم‌عصرانش تشبیهات را در یک یا چند بیت می‌گسترده؛ از این‌رو تراحم صور خیال در شعرش بسیار کم یافت می‌شود. تشبیهات مرکب حسی و تشبیهات دنباله‌دار از اختصاصات شعر اوست.

موضوعات عمده شعرش، وصف و مدح و قالب‌های شعری مورد توجه او قصیده و مسمط است. در انتخاب قافیه، به قوافی نادر و دشوار گرایش نشان داده تا تسلط و چیرگی خود را، در عین جوانی، به خواننده بنمایاند؛ هر چند شعرش به لحاظ فکری، خام و نارس باقی مانده است.

کلیدواژه‌ها: قصیده، مدح، قافیه، تشبیه، تکرار

مقدمه

منوچهری دامغانی قصیده‌سرای مشهور قرن پنجم هجری است. تاریخ ولادت او به درستی دانسته نیست، ولی احتمال داده شده که در اواخر قرن چهارم یا سال‌های آغازین قرن پنجم هجری به دنیا آمده باشد. از دوران کودکی و نوجوانی او نیز آگاهی چندانی نداریم و آنچه اصحاب تذکره از جمله عوفی در این باره نوشته‌اند اطلاعاتی کلی است که می‌توان مشابه آن را در مورد هر کدام از شاعران آن دوره ارایه کرد؛ هر چند این اطلاعات هم، سند و مأخذی معتبر ندارد (رک. صفا، ۱۳۶۷، ج ۱: ۵۸۲).

اخباری مکرر، ولی ناموثق، به ما می‌گوید که وی در آغاز کار شاعری در دربار فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس وشمگیر (۳۲۰-؟ ه.ق) به سر می‌برده و تخلص شاعری خود را از نام این امیر زیاری گرفته است (رک. پیشین: ۵۸۱)، اما بجز عنوان یک قصیده (رک. منوچهری، ۱۳۶۳: ۶۶) هیچ نامی از این امیر در دیوان او نیست (رک. همان: بیست و دو) و حتی در همان قصیده سی‌وهشت بیتی نیز ذکری صریح و روشن از او نشده است.

ظاهراً منوچهری پس از ترک دربار منوچهر بن قابوس به شهر ری سفر کرده و در آنجا به ستایش دو تن از کارگزاران حکومت غزنوی یعنی «علی بن عمران و طاهر دبیر، عمید عراق پرداخته است» (پیشین: بیست و سه). پس از عزل طاهر دبیر و همزمان با آغاز وزارت احمد بن عبدالصمد (۴۲۴ ه.ق.) منوچهری به دربار مسعود غزنوی پیوسته و تا پایان عمر این امیر (۴۳۲ ه.ق.) در خدمت او بوده و احتمالاً خود او نیز در همین سال یا اندکی پس از آن وفات یافته است.

نام کامل شاعر به تصریح خودش احمد بن قوص بن احمد، منوچهری دامغانی است (رک. منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۱۶ و ۱۲۰) و مجموعه اشعارش که در قالب‌های قصیده، قطعه، مسمط و رباعی سروده شده، به ۲۸۰۰ بیت بالغ می‌شود.

موضوعات شعر او عمدتاً مدح و توصیف است. مدایح اغلب در ستایش سلطان مسعود غزنوی و رجال دربار اوست. منوچهری کلاً پانزده قصیده و شش مسمط در مدح مسعود غزنوی سروده که از مجموع پنجاه و هفت قصیده و یازده مسمط، بیش از سی درصد اشعار او را شامل می‌شود. دیگر اشعار او در ستایش این اشخاص است: احمد حسن میمندی (وزیر)، احمد عبدالصمد (وزیر)، علی عبیدالله صادق معروف به علی دایه، یوسهل زوزنی، طاهر دبیر، عنصری شاعر، فضل بن محمد حسینی، ابوالحسن بن حسن، ابو حرب بختیار محمد، خواجه ابوالقاسم کثیر، خواجه علی بن محمد، خواجه ابوالعباس، منوچهر بن قابوس، اسپهبد (منوچهر بن قابوس؟)، ملک محمد قسری، علی بن عمران (ابوالحسن عمرانی؟)، ابوالحسن علی بن موسی، خواجه ابوریع بن ربیع، محمد بن نصر سپاهسالار خراسان.

منوچهری بنا بر سنت ادبای روزگار خود با ادبیات عرب کاملاً مانوس بوده و برای رقابت با خیل شاعران دربار غزنوی سعی داشته تمام خوانده‌ها و آموخته‌های خود را در زمینه ادبیات عرب، نجوم و موسیقی عرضه کند تا ممدوحان به میزان فضل او پی ببرند و شاید این‌گونه فاضل‌نمایی‌های منوچهری و اقران و اسلاف او، باعث شده شعر فارسی از سادگی و روانی عصر سامانی، در دوره غزنوی به سوی پیچیدگی حرکت کند و نهایتاً در عصر سلجوقی (قرن ششم) در کلام خاقانی و معاصرانش به اوج دشواری برسد. منوچهری در یکی از قصایدش در خطاب به یکی از رقبای شعری خود، که با تأکید تمام او را حسود می‌خواند، صراحتاً می‌گوید: استادان و ادبای دربار بدون هیچ‌گونه محابا و ملاحظه‌ای، مرا آزمودند و نهایتاً قدرت و تسلط مرا در شاعری دیدند. تو نیز اگر شک داری تجربه کن.

هستند جز تو این‌جا، استاد شاعرانی با لفظ‌های مائی، با طبع‌های ناری
ایشان مرا تجارب کردند بی محابا دیدند قدرت من، دیدند کامگاری

در این نوشتار، مختصات شعر منوچهری در سه بخش ادبی، فکری و زبانی بررسی شده است. از آنجا که نگارنده قبلاً در مقاله‌ای با نام «سبک شعر رودکی»، ویژگی‌های سبک خراسانی را با تکیه بر اشعار باقیمانده از رودکی بازشناسی و به‌شناسی کرده، نیز در مقاله «منوچهری و شعر عرب» تأثیرپذیری او را از زبان و ادب عربی مورد بحث و بررسی قرار داده؛ در این جا برای پرهیز از تکرار سخن و تطویل کلام، در چندین مورد توجه خوانندگان محترم به نوشته‌های پیشین معطوف شده است.

الف) ویژگی‌های ادبی

الف - ۱) قالب‌های شعری

قالب‌های شعر منوچهری قصیده، قطعه، مسمط و رباعی است. مجموعاً پنجاه و هفت قصیده دارد که از مجموع دوهزار و هفتصد و هفتاد و دو بیت شعر او (طبق نسخ موجود) هزار و هشتصد و نود و دو بیت؛ یعنی کمی بیش از دو سوم این اشعار را شامل می‌شود. تعداد ابیات قصاید متفاوت است. میانگین آن‌ها ۳۰ تا ۴۰ بیت است. کوتاه‌ترین قصیده تنها ۹ بیت دارد که در مدح ابوالحسن علی بن موسی سروده شده؛ به مطلع زیر:

«رفت سرما و بهار آمد چون طاووسی به سوی روضه برون آمد هر محبوسی»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۲۷)

قصاید کوتاه دیگر چنین‌اند: یازده بیتی (قصاید ۳ و ۴ و ۱۵ و ۴۷)، دوازده بیتی (۳۲ و ۵۳)، سیزده بیتی (۲۴)، بیست بیتی (۴۳).

دو قصیده هفتاد و پنج بیتی، بلندترین قصاید او هستند. اولی شعر معروف لغز شمع است در مدح عنصری:

«ای نهاده بر میان فرق، جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن»
(همان: ۷۰)

و دومین قصیده بلند در مدح علی بن عمران و شکایت از جهان سروده شده، با این مطلع:
«جهانا چه بدمهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازارگانی»
(همان: ۷۰)

اکثر قریب به اتفاق قصاید، دارای تشبیب و تغزلند یا خود تشبیب و تغزل قصیده‌ای هستند که تکمیل نشده یا شده و از بین رفته است. از ۵۷ قصیده او تنها چهار قصیده مقتضب است به شرح زیر:

قصیده ۲۶ در مدح مسعود غزنوی، ۲۴ در شکایت از حسودان، ۴۹ در مدح فضل بن محمد حسینی و ۵۵ در شکایت از شاعری.

حروف قافیه (حرف روی) در قصاید او به ترتیب فراوانی از این قرار است:
حرف «ر» ۱۲ بار / «ن» ۱۰ بار / «ا» ۶ مورد / «د»، «ز»، «ه» و «ی» هر کدام ۴ بار /
«ب» و «ق» هر کدام ۳ بار / «س» و «ل» ۲ بار / و حروف «گ»، «و» و «م» هر کدام ۱ بار.
بجز قصاید، اشعار دیگر منوچهری شامل یازده مسمط، بیست قطعه و قصیده ناتمام، هفت رباعی و تعدادی ابیات پراکنده است. قالب‌های شعر منوچهری هم‌چنان‌که اشاره شد قصیده، قطعه، مسمط و رباعی است. اکثر قصاید او با تشبیب و تغزل آغاز شده، با بیت تخلص، به مدح ممدوح منتقل می‌شود و پس از مدح با شریطه به پایان می‌رسد. مسمط‌های او نیز از این جهت ساختاری شبیه به قصیده دارند. تغزل‌های قصاید و مسمط‌های او بیش‌تر در توصیف طبیعت یا در وصف شراب است. قصاید و قطعاتی نیز دارد که صرفاً در وصف طبیعت یا می‌گساری سروده شده است.

محور عمودی خیال در قصاید منوچهری ضعیف است. او - هم‌چون اکثر شاعران مداح - ذهنیت پیچیده و پیشرفته‌ای ندارد که بتواند برای قصایدش ساختاری پیچیده طرح‌ریزی کند. اغلب قصایدش ساده و دو قسمتی‌اند: قسمت اول وصف یا تغزل و قسمت دوم مدح. حتی بعضی قصاید او که ساختارمند و مهندسی شده به نظر می‌رسند، متأسفانه

۴۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

تقلیدی و بدون اصل‌تند و در آن‌ها از محور عمودی قصاید عربی تقلید شده است (رک. خسروی، ۱۳۸۶: ۸۸).

«در محور عمودی قصاید او نیز تأثیر مستقیم خیال شاعران عرب آشکار است و حتی بر شتر نشستن و وصفی که از شتر می‌کند و دیدار خیمه‌ها و وصف بیابان و وصف‌های صحرا و شب و دشت و خطاب او به اشتر خویش... همه متأثر از محور عمودی قصاید عرب است... و برای شاعری که شعر را جز در حوزه خلق تصاویری از طبیعت و اشیاء نمی‌داند، محور عمودی قصیده چندان اهمیتی ندارد و این نقص او تنها نیست بلکه همه قصیده‌سرایان بزرگ این گرفتاری را داشته‌اند مگر ناصر خسرو و یکی دو تن دیگر آن هم در بعضی موارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۱۸).

همان‌طور که گفته شد اغلب قصاید منوچهری ساختاری دو قسمتی دارند و حتی این ساختار دو قسمتی در عناوین قصاید نیز دیده می‌شود:

در وصف بهار و مدح ابوالحسن؛

در وصف خزان و مدح احمد عبدالصمد؛

در وصف بهار و مدح فضل بن محمد حسینی؛

در وصف نوروز و مدح خواجه ابوالحسن بن حسن...

از این منظر قصاید او چنین‌اند:

الف - ۱ - ۱) قصاید دو قسمتی (شامل وصف و مدح) بیست و هفت قصیده؛ قصاید شماره:

۱-۲-۷-۱۰-۱۱-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۱-۲۳-۲۹-۳۱-۳۶-

۳۸-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴.

الف - ۱ - ۲) قصاید دو قسمتی (شامل تغزل و مدح) دوازده قصیده: ۸-۹-۱۲-۲۲-

۲۴-۲۵-۲۷-۳۹-۴۰-۴۱-۴۷-۴۸.

سبک منوچهری • دکتر حسین خسروی • صص ۳۹-۷۸ □ ۴۵

الف - ۱ - ۳) قصاید پنج قسمتی (تقلید از ساختار قصاید عربی) شش قصیده: ۴ - ۲۸ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶.

الف - ۱ - ۴) قصاید تک موضوعی: با موضوع شکایت از حسودان قصیده ۳۴، شکایت از جهان قصیده ۴۶، پشیمانی از مداحی قصیده ۵۵.

الف - ۱ - ۵) قصاید مدحی مقتضب ۲۶ و ۴۹.

الف - ۱ - ۶) قصاید ساختارمند: قصاید ۲۰ و ۵۷ و مسط‌هایش ساختاری داستان‌وار، شبیه به خمیه رودکی، دارند:

دهقان به باغ می‌رود. با شگفتی می‌بیند دختران رز، بی‌شوی، بار گرفته‌اند. بر آنان خشم می‌گیرد. آن‌ها را می‌کشد، به خانه می‌کشد، در خانه می‌کوبد، جانشان (آب انگور) را در خم زندانی می‌کند و تا چندی آن‌ها را به حال خود رها می‌کند. پس از مدتی که سر خم را می‌گشاید، می‌از درون خم هم‌چون خورشید می‌درخشد. دهقان آن می‌را در جام می‌ریزد و می‌گوید این باده خوش‌گوار را نمی‌نوشم مگر با یاد پادشاه... (گریز به مدح).

الف - ۱ - ۷) در قصیده هفدهم که جزو قصاید وصفی - مدحی شمرده شد، شاعر توانسته است طرحی داستان‌مانند و تا حدی مبتکرانه اجرا کند. این داستان لحن و بیان حماسی سبک خراسانی را نیز در خود دارد و خلاصه‌ای از آن در بخش ویژگی‌های فکری (لحن حماسی) آورده شده است.

الف - ۲) قافیه

منوچهری به انتخاب قوافی خاص تمایل زیادی نشان می‌دهد. او در گزینش قافیه دو اصل را در نظر دارد: نخست تناسب با نام ممدوح و دیگر انتخاب قوافی نادر.

الف - ۲ - ۱) انتخاب قافیه بر اساس نام ممدوح در کتب بدیع سنتی آرایه توسیم خوانده شده است. هر چند این تناسب تا حدی خوشایند و هنرمندانه است اما منحصر

بودن آن به قافیه و نام ممدوح، جنبه زیباشناسانه آن را کم‌رنگ می‌سازد. امروزه شاعران و نویسندگان سعی دارند به شکل وسیع‌تری از تناسب‌ها و تقارن‌ها بهره بگیرند. بر اساس دیدگاه فرمالیست‌ها، اجزای یک اثر هنری در مجموع باید در جهت تأیید و تقویت یکدیگر عمل کنند. به هر حال منوچهری بر اساس بینش زیباشناسی عصر خود، توانسته در حوزه‌ای محدود بین دو عنصر شعر (قافیه و نام ممدوح) تناسب ایجاد کند و تلاش او در همین حد، ستودنی است.

مثلاً: قصیده «وقت بهار است و وقت ورد موژد» در مدح فضل بن محمد سروده شده؛ و قصیده «ساقی بیا که امشب ساقی به کار باشد» در مدح ابو حرب بختیار و «باد نوروژی همی در بوستان ظاهر شود» در مدح طاهر و «نوروز روز خرمی بی عدد بود» در مدح احمد عبدالصمد و «نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر» در مدح ابوالقاسم کثیر و «نوروز در آمد ای منوچهری» در مدح ملک محمد قصری و «صنما گرد سرم چند همی گردانی؟» در مدح ابوالحسن عمرانی و «نوروز روزگار نشاط است و ایمنی» در مدح بوسهل زوزنی. الف - ۲ - ۲) قوافی نادر و خاص: برخی از قافیه‌های انتخاب شده توسط منوچهری، قافیه‌های نادر و کم‌کاربرد و در عین حال دشوار هستند. شاید شاعر جوان با گزینش چنین قافیه‌هایی قصد داشته به شعرش نوعی تشخیص و تمایز غیر قابل تقلید بدهد؛ هم‌چنان‌که تشبیهات و توصیفات او نیز چنین هستند. این‌گونه قافیه‌ها البته نشانی هم از میل خاطر او به شعر عرب با خود دارند، چه از لحاظ عربی بودن تمام یا اغلب کلمات قافیه؛ مثل «غرابا مزن بیش تر ز این نعینقا» و چه از لحاظ بنا شدن قصیده بر اساس قصیده‌ای عربی؛ مثل «چو از زلف شب باز شد تاب‌ها» که الگوی قافیه آن از شعر اعشی قیس گرفته شده.

قصیده ۱: یاسمنا، عدنا، و ثنا، شمنا، طنبورزنا، نارونا، پیرهننا، شکنا، رسنا...

«نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنا باغ هم چون تبت و راغ به سان عدنا»

(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱)

قصیده ۲: نعیق، عشیق، سحیق، انیق، مفیق.

«غرابا مزن بیش تر ز این نعیقا که مهجور کردی مرا از عشیقا»
(همان: ۵)

قصیده ۱۰: موژد، مخلد، امرد، قد، اسود، مجلد، عسجد، فرقد، صد، ند، معبد...

«وقت بهار است و وقت ورد موژد گیتی آراسته چو خلد مخلد»
(همان: ۱۷)

قصیده ۱۵: عدد، خد، ند، مد، وتد، رمد، عقد...

«نوروز روز خرمی بی عدد بود روز طواف ساقی خورشید خد بود»
(همان: ۲۶)

قصیده ۲۴: کاس، شناس، أناس، قرطاس، تراس، آس، نخاس، پاس، بوالعباس...

«بیار ساقی، زرین نبید و سیمین کاس به باده حرمت و قدر بهار نو شناس»
(همان: ۴۵)

قصیده ۲۵: آفاقش، مشتاقش، تریاقش، برآقش، طاقش، وراقش...

«سمن بوی آن سر زلفش مه مشکین کرد آفاقش عجب نی ار تبت گردد ز روی شوق مشتاقش»
(همان: ۴۶)

قصیده ۲۹: هم، چم، خم، دم، صنم، نم، دیم، شاهسپرم، علم، ارم، بقم، شم...

«آمد نوروزماه با گل سوری به هم باده سوری بگیر، بر گل سوری بچم»
(همان: ۵۹)

قصیده ۳۶: بهمنجنه، تنه، نه، آینه، چنه، آتش زنه، گرسنه، مومنه، دنه، میمنه...

«رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه ای درخت مُلک! بارت عزّ و بیداری تنه»
(همان: ۸۶)

قصیده ۳۷: به، المنه لله، به، سبزه، مسته، نه، سه، جه، ده، مه، که، متوجه...

«ماه رمضان رفت و مرا رفتن او به عید رمضان آمد، المنه لله»

قصیده ۳۸: باطیه، ارمینیه، ناجیه، اودیه، اندیه، خالیه، ترویه، سعدالخبیه، اوعیه،

۴۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاوردی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

ابن طثریه، زاویه، الجاریه، حاشیه، ناصیه، خاییه، مروانیه، معمودیه، الویه، قسطنطنیه،
الفیه، ماویه، گرمانیه، عموریه...

«برخیز هان ای جاریه، می درفکن در باطیه آراسته کن مجلسی از بلخ تا ارمینیه»
(همان: ۹۰)

قصیده ۴۲: منوچهری، خمری، عبری، ماوراءالنهری، قمری، بصری، کدری، صبری،
حبری، شهری، حمری، بو عمری...

«نوروز در آمد ای منوچهری با لاله لعل و با گل خیری»
(همان: ۱۰۸)

قصیده ۴۳: مهی، مهمی، دهی، شاهنشهی، دیبهی، خرگهی...

«اندر آمد نوبهاری چون مهی چون بهشت عدن شد هر مهمی»
(همان: ۱۱۱)

قصیده ۴۴: می، می، حی، طی، نی، جدی، وی، ری، نینوی، خوی...

«نوروز برنگاشت به صحرا به مشک و می تمثال‌های عزه و تصویرهای می»
(همان: ۱۱۲)

قصیده ۴۵: مجدّد، رد، مجلد، ند، زبرجد، معقد، مورّد، مهند، مصعد، راود...

«نوروز روزگار مجدد کند همی وز باغ خویش، باغ ارم رد کند همی»
(همان: ۱۱۴)

قصیده ۴۹: شنوی، بروی، ضوی، شوی، گروی، بوی، ندوی، توی، دوی...

«یکی سخنت بگویم، گر از رهی شنوی یکی رخت بنمایم، اگر بدان بروی»
(همان: ۱۲۶)

قصیده ۵۰: طاووسی، محبوسی، جاسوسی، مغروسی، قالوسی، کردوسی...

«رفت سرما و بهار آمد چو طاووسی به سوی روضه برون آمد هر محبوسی»
(همان: ۱۲۷)

قصیده ۵۲: تیری، شعری، کسری، اسری، عیسی، معنی، لیلی، املی، اعشی...

«بزن ای ترک آهوچشم، آهو از سر تیری که باغ و راغ و کوه و دشت پر ماهست و پر شعری»
(همان: ۱۳۰)

قصیده ۵۴: رجزی، رزی، زی، پزی، رنگ رزی، کژی، نمزی، نگزی، نسزی...

«بسا ز چنگ و بیاور دوبیتی و رجزی که بانگ چنگ فروداشت عندلیب رزی»
(همان: ۱۳۷)

قصیده ۵۵: هجی، نی، لوی، عزی، بلی، ظبی، فتی، ابلی الهوی، هری، هکذی...

«گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی کز هجی بینم زیان و از مدایح سود نی»
(همان: ۱۳۹)

قصیده ۵۶: اعلی، مولی، سفلی، مصلی، اصلی، وصلی، طلبی، نعلی، کهلی، جبلی...

«به نام خداوند یزدان اعلی که دادار دهرست و دارای مولی»
(همان: ۱۴۱)

استفاده از قوافی نادر در مسمط‌های او هم دیده می‌شود:

«شاخ سمن بر گلو، بسته بود مخنقه شاخ گل اندر میان بسته بود منطقه
ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه بدرقه رایگان، بی طمع و مخرقه
باد سحرگایان کرده بود تفرقه خرمن دُر و عقیق بر همه روی زمین»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۸۸)

الف - ۲ - ۳) تکرار قافیه: اگر چه تکرار قافیه در قصیده امری پذیرفته شده و معمول بوده، اما در قصاید منوچهری حداقل تکرار قافیه دیده می‌شود. در ده قصیده ابتدای دیوان، آمار تکرار قافیه به شرح زیر است:

الف) در قصیده نخست، قافیه مصراع نخست (یاسمن) در بیت نوزدهم نیز آورده شده.
ب) در قصیده دوم قافیه‌های زنبور و آذر هر کدام دو بار به کار رفته‌اند.
ج) در قصیده سوم، تکرار قافیه ندارد.

- د) در قصیده چهارم، نعیق یک بار تکرار شده.
- ج) در قصیده پنجم که تنها ده بیت دارد، قافیه حبیب تکرار شده است.
- د) در قصیده هفتم، در پنجاه و چهار بیت، فقط قوافی بان و گمان تکرار شده‌اند.
- ه) در قصیده هشتم، با سی و نه بیت، تکرار قافیه ندارد.
- و) در قصیده نهم، در بیست و هشت بیت، واژه هوا، سه بار در جایگاه قافیه قرار گرفته.
- ز) در قصیده دهم، در پنجاه و یک بیت، قوافی ند، حد و موژد تکرار شده‌اند.
- الف - ۲ - ۴) رد القافیه:

«غرابا مزن بیش تر ز این نعيقا نعيق تو بسيار و ما را عشيقی (منوچهری، ۱۳۶۳: ۵)	که مهجور کردی مرا از عشيقا نباید به یک دوست چندین نعيقا»
«دلَم ای دوست تو دانی که هوای تو کند تا زیم، جهد کنم من که هوای تو کنم (همان: ۱۴)	لب من خدمت خاک کف پای تو کند بخورد بر ز تو آن کس که هوای تو کند»
«ابر آذاری برآمد از کران کوهسار این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار (همان: ۲۷)	باد فروردین بجنبید از میان مرغزار وان گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار»
«نوبهار آمد و آورد گل تازه فراز ای بلند اختر نام آور، تا چند به کاخ؟ (همان: ۴۰)	می خوشبوی فراز آورد و بربط بنواز سوی باغ آی که آمد گه نوروز فراز»
«رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه اورمزد و بهمن و بهمنجنه فرّخ بود (همان: ۸۶)	ای درخت مُلک! بارت عزّ و بیداری تنه فرّخت باد اورمزد و بهمن و بهمنجنه»

همچنین در قصاید ۳۷، ۴۳ و ۵۵ و در کلّ هشت بار از این آرایه بهره برده است.

الف - ۲ - ۵) قصیده تمام مطلع: قصیده‌ای دارد در سی و یک بیت که تمام ابیات و مصراع‌های آن داری قافیه‌اند.

«ساقی بیا که امشب ساقی به کار باشد زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد
می ده چهار ساغر تا خوشگوار باشد زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد»
(همان: ۲۱)

الف - ۲ - ۶) استفاده از قوافی درونی (مسمط قدیم):

«روزی بس خرم است، می گیر از بامداد هیچ بهانه نماند، ایزد داد تو داد
خواسته داری و ساز، بی غمیت هست باز ایمنی و عزّ و ناز، فرخی و دین و داد
نیز چه خواهی دگر؟ خوش بزی و خوش بخور انده فردا مبر، گیتی خواب است و باد
رفته و فرمودنی، مانده و فرسودنی بود همه بودنی، کلک فرو ایستاد
می خورکت بادنوش، برسمن و پیلگوش روزرش و رام وجوش، روزخور و ماه و باد
آمد نوروزماه، می خور و می ده پگاه هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد
بارد دُرّ خوشاب، از آستین سحاب وز دم حوت آفتاب، روی به بالا نهاد
برجّه تا بر جهیم، جام به کف بر نهیم تن به می اندر دهیم، کاری صعب اوفتاد»
(همان: ۱۹)

این قصیده بیست و هفت بیتی تماماً چنین است.

الف - ۳) ردیف

ردیف‌های قصاید منوچهری به ردیف در شعر رودکی مانده است. در پنجاه و هفت قصیده مجموعاً یازده قصیده دارای ردیف هست، کمی بیش از بیست درصد. ردیف‌های موجود در دو مورد از ضمایر و در بقیه موارد افعال ساده هستند: است (دو بار) / نشود / تو کند / باشد / شود / کند / بود / من / او / کنده‌می.

الف - ۴) وزن

الف - ۴ - ۱) بحر و اوزان عروضی قصاید منوچهری و میزان استفاده از هر کدام:

۱. بحر رمل مثنی محذوف: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن ۱۲ بار
۲. بحر رمل مثنی مخبون محذوف: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فعلن ۷ بار
۳. بحر متقارب مثنی محذوف: فعولن، فعولن، فعولن، فعل ۶ بار
۴. بحر هزج مثنی اخب مکفوف محذوف: مفعول، مفاعیل، مفاعیل، فعولن ۶ بار
۵. بحر مضارع مثنی اخب مکفوف محذوف: مفعول، فاعلاتن، مفاعیل، فاعلن ۶ بار
۶. بحر مجتث مثنی مخبون محذوف: مفاعلن، فاعلاتن، مفاعلن، فعلن ۴ بار
۷. بحر هزج مثنی سالم: مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن ۳ بار
۸. بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف: مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل (فعولن) ۳ بار
۹. بحر منسرح مثنی مطوی مکشوف: مفتعلن، فاعلن، مفتعلن، فاعلن ۲ بار
۱۰. بحر مضارع مثنی اخب: مفعول، فاعلاتن، مفعول، فاعلاتن ۲ بار
۱۱. بحر هزج مثنی اخب: مفعول، مفاعیلن، مفعول، مفاعیلن ۱ بار
۱۲. بحر هزج مسدس اخب مقبوض: مفعول، مفاعلن، مفاعیلن ۱ بار
۱۳. بحر منسرح مثنی مطوی مکشوف منحور: مفتعلن، فاعلن، مفتعلن، فع ۱ بار
۱۴. بحر رجز مسدس مخبون یا هزج مسدس مقبوض: مفاعلن، مفاعلن، مفاعلن ۱ بار
۱۵. بحر رجز مثنی سالم: مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن ۱ بار

الف - ۴ - ۲) اخذ وزن شعر از موضوع آن؛ مثلاً از نام ممدوح:

قصیده در مدح مسعود غزنوی با مطلع:

«سمن بوی آن سر زلفش که مشکین کرد آفاش عجب نی ار تبت گردد ز روی شوق مشتاقش»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۴۶)

وزن آن (مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن) از نام کامل ممدوح گرفته شده است:
«ملک مسعود بن محمود بن ناصر بن محمد بن علی بن الله که رضوان زینت طوبی برد از بوی اخلاقش»
(همان)

قصیده در مدح علی بن عبیدالله صادق:

«شبی گیسو فروهشته به دامن پلاسن معجر و قیرینه گرزن...
علی بن عبیدالله صادق رفیع الشان امیر صاحب الظن»
(همان: ۶۵)

علی بن عبیدالله صادق ← مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن

قصیده در وصف نوروز و مدح خواجه بوالحسن بن حسن

بوالحسن بن الحسن ← مفتعلن، فاعلن

«روزی بس خرم است، می گیر از بامداد هیچ بهانه نماند، ایزد داد تو داد...
ای بدل ذویزن، بوالحسن بن الحسن فاعل فعل حسن، صاحب دو کفّ راد»
(همان: ۱۹)

الف - ۵) تشبیه

الف - ۵ - ۱) تشبیهات دنباله دار

منوچهری تشبیهات خود را به طور مفصل و با ذکر جزئیات می آورد و این موضوع چه آگاهانه صورت گرفته باشد و چه ناخودآگاه، در هر صورت به تشبیهات او شکلی کاملاً انحصاری داده است. «در حقیقت تصاویر او به گونه ای خلق شده اند که قابل تصرف و بازآفرینی نیستند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۱۰) و هر کس بخواهد از آن ها تقلید یا آن ها را سرقت کند زود رسوا می شود. به نمونه های زیر بنگرید:

الف) در این ابیات، ابر مازندران ابتدا به: ماری پرپیچ و خم تشبیه شده؛ سپس به زنی سیاه پوست که باردار است؛ و این زن سیاه پسرانی سپیدمو می زاید. تنها این ابر و مادر زال، پسرانی سپیدمو به دنیا آوردند.

«برآمد ز کوه ابر مازندران چو مارِ شکنجی و ماز اندر آن
به‌سانِ یکی زنگیِ حامله شکم کرده هنگام زادن گران
همی زاد این دخترِ بر [سیاه] پسر همچو فرتوت پنبه‌سران
جز این ابر و جز مادرِ زال زر نزادند چونین پسر مادران»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۶۶)

ب) در قصیده هفتم که در وصف خزان و مدح احمدِ عبدالصمد، دومین وزیر مسعود سروده شده، انگور سیاه را ابتدا به ماه، مانند کرده، سپس آن را به مریم دختر عمران تشبیه کرده و در تشبیه دوم برخلاف انتظار به جای شباهت، تفاوت‌هایی را بین مشبه و مشبه‌به یافته است؛ بدین شرح:

مریم از دهان و از نفخه جبریل بار گرفت، اما خوشه انگور لب و دهان ندارد؛
مریم به پسر باردار شد، ولی انگور به جان؛
فرزند مریم روح پروردگار جهان بود، ولی انگور (می) مایه شادی پادشاه جهان است؛
فرزند مریم را بر دار کشیدند و کشتند، ولی انگور را ابتدا می‌کشند بعد می‌کشند (انگور را له می‌کنند سپس آب آن را می‌نوشند)؛

عیسی یکی دو نفر را با اعجاز زنده گردانید، ولی باده همه مردم را زنده می‌کند؛
شاعر در ادامه پنج تفاوت دیگر نیز آورده که از ذکر آن‌ها می‌گذریم.
ج) زمین پوشیده از برف و گروه زاغانی که روی برف نشسته‌اند به کارگاه کاغذسازی سمرقند تشبیه شده که کارگران سیاه‌پوست در آن کار می‌کنند. ولی تشبیه به همین جا ختم نمی‌شود، در ادامه (به تناسی تشبیه روی می‌آورد و) می‌گوید:

چرا این زنگیان (زاغان) که کاغذ می‌سازند، خود کاغذها (برف‌ها) را می‌خورند؟
تا کنون دیده نشده که فروشندگان و خریداران کاغذ، این اندازه کاغذ بخورند.
شگفتا! وقتی کاغذ خیس را در برابر آفتاب بگذاریم خشک می‌شود ولی این کاغذها (توده‌های برف) بر اثر تابش خورشید آبدارتر می‌شوند.

«چنان کارگاه سمرقند شد
در و بام و دیوار آن کارگاه
مر این زنگیان را چه کار اوفتاد
نخوردند کاغذ از این بیش تر
شود کاغذ تازه و تر، خشک
ولیکن شود تری این فزون
زمین از در بلخ تا خاوران
چنان زنگیانند کاغذگران
که کاغذگرانند و کاغذخوران؟
نه کاغذفروشان نه کاغذخران
چو خورشید لختی بتابد بر آن
چو تابند بیش اندر آن نیران»
(همان: ۶۷)

(د) شانه به سر (هدهد) مانند پیک برید (پستچی) است با این ویژگی ها:

در ابرها حرکت می کند؛

لباسش مثل کارمندان برید (پست) است؛

هم چون پیک، نامه را به سرش زده؛

گاهی نامه را باز می کند و گاهی می بندد؛

گاهی می نشیند و زمین را می کند؛ شاید از ترسِ لو رفتنِ نامه، آن را پنهان می کند.

«هدهدک پیک برید است که در ابر تَند
راست چون پیکان نامه به سر اندر بزند
به دو منقار زمین چون بنشیند بگند
چون بریدانه مُرَقَّع به تن اندر فکند
نامه گه باز کند، گه به هم اندر شکند
گویی از بیم، گُند نامه نهان بر سر راه»
(همان: ۱۸۸)

الف - ۵ - ۲) تشبیه جمع

«پدید آمد هلال از جانب کوه
چنانچون دو سر از هم باز کرده
و یا پیراهن نیلی که دارد
اندر آمد نوبهاری چون مهی
به سان زعفران آلوده محجن
ز زرّ مغربی دستاورنجن
ز شعر زرد نیمی زه به دامن»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۶۴)

چون بهشتِ عدن شد هر مهمّهی

بر سر هر نرگسی ماهی تمام
یا چو سیم اندوده شش ماه بدیع

شش ستاره بر کنار هر مَهی
حلقه حلقه گیرد زرّ ده دهی»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

الف - ۵ - ۳) تشبیهات مرکب حسی

«سمنِ سرخ به سان دو لبِ طوطی نر
و آن گل سوسن مانده جامی ز لب
ارغوان بر طرفِ شاخ تو پنداری راست

که زبانش بود از زرّ زده، در دهن
ریخته مُعَصْفَرِ سوده میان لبنا
مرغکانند عقیقین زده بر بازنا»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۲)

«سراز البرز برزد قرص خورشید
به کردار چراغ نیم‌مرده
برآمد بادی از اقصای بابل
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
ز روی بادیه برخاست گردی
چنان کز روی دریا بامدادان
برآمد زاغ‌رنگ و ماغ‌پیکر
چنانچون صد هزاران خرمن تر

چو خون‌آلوده دزدی سر ز مکن
که هر ساعت فزون گرددش روغن
هبوبش خارده‌دژ و باره‌افکن
فرود آرد همی احجار صد من
که گیتی کرد هم‌چون خز ادکن
بخار آب خیزد ماه بهمن
یکی میغ از ستیغ کوه قارن
که عمدا در زنی آتش به خرمن»
(همان: ۶۳)

اغلب تشبیهات این قصیده، از این مقوله است.

الف - ۵ - ۴) تشبیه موقوف‌المعانی

«زردگل بیمار گردد، فاخته بیمار پیرس
یاسمین ابدال گردد، خردما زائر شود»
(همان: ۲۳)

گل زرد بیمار است و فاخته عیادت کننده، یاسمین از ابدال است و خردما (نوعی پرنده) به زیارت او آمده است.

«بوستان چون مسجد و شاخ بنفشه در رکوع
فاخته چون مؤذن و آواز او بانگ نماز»
(همان: ۴۳)

الف - ۵ - ۵) اسلوب معادله

اسلوب معادله آن است که شاعر در یک مصراع مطلب مورد نظر خود را بیان کند سپس برای این که خواننده نظرش را بپذیرد در مصراع دیگر مثالی محسوس برای آن بیاورد. در اسلوب معادله معمولاً رابطه تشبیهی بین دو مصراع وجود دارد. البته از ادات تشبیه خبری نیست و دو مصراع کاملاً مستقل به نظر می‌رسند، اما بین آن‌ها، تشبیه مرکب وجود دارد. اسلوب معادله، تشبیه مرکب از نوع مؤکد است؛ یعنی تشبیه بدون ادات و وجه شبه (نیز رک. خسروی، ۱۳۸۹ الف: ۵۴).

«بود آهنگ نعمت‌ها همه‌ساله به سوی تو
بود آهنگ کشتی‌ها همه‌ساله به معبرها
مکارم‌ها به حکم تو گرفته‌ست استقامت‌ها
که باشلستقامت‌های کشتی‌ها بملنگرها»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۴)

«به که رو آرد دولت که بر او نبود؟
به کجا یازد جیحون که به دریا نشود؟»
(همان: ۱۲)

«از مردم بداصل نخیزد هنر نیک
کافور نخیزد ز درختان سپیدار»
(همان: ۳۸)

«حاسدم گوید: چرا تو خدمت خسرو کنی؟
روبهان را کرد باید خدمت شیر عرین»
(همان: ۸۰)

الف - ۵ - ۶) تزام صور خیال

شاعران سبک خراسانی عموماً تشبیه‌گرا هستند و معمولاً تشبیهات خود را در یک یا دو بیت می‌گسترند، اما به ندرت در شعر آنان وجود چند تشبیه نیز در یک بیت دیده می‌شود. چهار تشبیه در یک بیت:

«کبک ناقوس زن و شارک سنتور زن است
فاخته نای زن و بط شده طنبور زن»
(همان: ۱)

سه تشبیه:

«ابر سیاه چون حبشی دایه‌ای شده‌ست
باران چو شیر و لاله‌ستان، کودکی بشیر»
(همان: ۳۴)

الف - ۵ - ۷) صبغة اشرافی صورخیال

«آستین نسترن پر بیضه عنبر شود
دامن بادام‌بن پر لؤلؤ فاخر شود»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۲۳)

«ابر آزاری چمن‌ها را پر از حورا کند
گوهر حمرا کند از لؤلؤ بیضای خویش»
باغ پر گلبن کند، گلبن پر از دیبا کند
گوهر حمرا کسی از لؤلؤ بیضا کند؟»
(همان: ۲۴)

«نرگس به‌سان حلقه زنجیر زر نگر
کاندر میان حلقه زرین وتد بود»
(همان: ۲۶)

«ابر دیبادوز، دیبا دوزد اندر بوستان
باد عنبرسوز، عنبر سوزد اندر لاله‌زار»
(همان: ۲۷)

«نافه مشک است هرچ آن بنگری در بوستان
دانه درّ است هرچ آن بنگری در جویبار»
(همان: ۲۸)

الف - ۵ - ۸) انواع ادات تشبیه

از آن‌جا که منوچهری شاعری تشبیه‌گراست، ادات تشبیه در شعر او از کثرت و تنوع برخوردارند:

بر مثال

«بامدادان بر هوا قوس قزح
بر مثال دامن شاهنشهی»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

چون

«تا برآید از پس آن میغ، باد تندرو
آسمان چون رنگ بزداید ز میغ گرد رنگ»

(همان: ۵۳)

به رنگ

«هوا به رنگ نیلگون یکی قبا
شهاب، بند سرخ بر قبای او»

(همان: ۸۴)

به سان

«به سان فال‌گویانند مرغان بر درختان بر
نهاده پیش خویش اندر، پر از تصویر دفترها»

(همان: ۳)

به کردار

«و آن سبب به کردار یکی مردم بیمار
کز جمله اعضا و تن، او را دو رخان است»

(همان: ۷)

به مانند

«برگ گل سپید به مانند عبقری
برگ گل دو رنگ به کردار جعفری»

(همان: ۲)

پنداری

«دبیرانند پنداری به باغ اندر درختان را
ورق‌ها پر صورت‌ها، قلم‌ها پر ز زیورها»

(همان: ۳)

چنان

«ز روی بادیه برخاست گردی
که گیتی کرد هم چون خز ادکن

چنان کز روی دریا، بامدادان
بخار آب خیزد ماه بهمن»

(همان: ۶۳)

چنانچون

«فروبارید بارانی ز گردون
چنانچون برگ گل بارد به گلشن»

(همان: ۶۴)

چنانکه

«نرگس چنانکه بر ورق کاسه رباب
خیاگری فکنده بود حلقه‌ای ز زیر»
(همان: ۳۴)

چو

«وآن نسترن چو ناف بلورین دلبری
کاو ناف را میانه پر از ند کند همی»
(همان: ۱۱۵)

چون

«وآن قطره باران که برافتد به گل سرخ
چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار»
(همان: ۳۷)

در قصیده ۵۲ که اتفاقاً چهل بیت دارد، چهل بار از این مانواژ استفاده شده است. این
قصیده حدود هشتاد تشبیه دارد و «فزون آید اگر چنانکه باید بشمری».

چونانچون

«رخ گلنار چونانچون شکن بر روی بت‌رویان
گل دورویم چونانچون قمرها دوری بکرها»
(همان: ۳)

به رنگ، به سان، گفتی

«برآمد بادی از اقصای بابل
تو گفتی کز ستیغ کوه، سیلی
هبوبش خارهدر و باره افکن
فروآرد همی احجار صد من»
(همان: ۶۳)

گون

«زان می عنابگون، در قدح آبگون
ساقی مهتابگون، ترکی حورانژاد»
(همان: ۲۰)

گویی

«چنگِ بازان است گویی شاخکِ شاهسپرم
پای بطن است گویی برگ بر شاخ چنار»
(همان: ۲۷)

ماند (و دیگر مشتقات مانستن)

«و آن نار همیدون به زنی حامله ماند
و اندر شکم حامله، مшти پسران است»
(همان: ۷)

مانند

«گل سرخ و پر تیهو، گل زرد و پر نارو
یکی هم چون جمیل آمد، دوم مانند بشینه
به شعر عشق این هر دو، کنند این هر دو تن دعوی
سدیگر چون زهیر آمد، چهارم چون أم اوفی»
(همان: ۱۳۳)

مانندۀ

«و آن گل سوسن مانندۀ جامی ز لبن
ریخته مُعَصْفَرِ سوده میان لبنا»
(همان: ۲)

بر مثالِ

وار

«چون دواتی بُسَدین است خراسانی وار
باز کرده سر او لاله به طرف چمننا»
(همان: ۲)

همچو

«ابر چنان مَطْرَد سیاه و بر او برق
همچو مُنْذَب یکی کتابِ مَطْرَد»
(همان: ۱۷)

هم چون

«نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنا
باغ هم چون تبت و راغ به سان عدنا»
(همان: ۱)

هم رنگ

«صحرا گویی که خورنق شده است
بستان هم رنگ ستبرق شده است»
(همان: ۱۷۱)

الف - ۶) موازنه و ترصیع

بی عود، باد، عودِ مثلث کند همی	بی تاب آب درع مزرد کند همی
سوسن سرین ز بیرم کحلی کند همی	نسرین دهان ز دُرّ منضد کند همی
لاله دل از فتیلهٔ عنبر کند همی	خیری رخ از صحیفهٔ عسجد کند همی
باد بزین صناعت مانی کند همی	مرغ حزین روایت معبد کند همی»

(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۱۵)

قصیدهٔ شانزدهم که چهل بیت دارد، کلاً بر اساس این آرایه بنا شده است:

«ابر آزاری برآمد از کران کوهسار	باد فروردین بجنیبید از میان مرغزار
این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار	وآن گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار...
ابر دیبادوز، دیبا دوزد اندر بوستان	باد عنبرسوز، عنبر سوزد اندر لاله‌زار
این که این سوزندارد آتش و مجمر به پیش	وآن که آن دوزندارد درشته و سوزن به کار...
صلصل باغی، به باغ اندر، همی‌گرید به درد	بلبل راغی، به راغ اندر، همی نالد به زار
این زند بر چنگ‌های سغدیان پالیزبان	وآن زند بر نای‌های لوریان آزادوار...»

(همان: ۲۷-۲۹)

ب) ویژگی‌های فکری

وقتی دربارهٔ ویژگی‌های فکری منوچهری سخن می‌رود این پرسش پیش می‌آید که مگر منوچهری اهل فکر بوده؟ آیا او دست‌گام فکری داشته؟ آیا اهل اندیشیدن بوده؟ کسی که منتهای همتش خوش خوردن و خوش خسبیدن است، چگونه متفکری می‌تواند باشد؟ اگر از لحاظ فکر و فلسفه با خیام مقایسه شده باشد، یقیناً قیاس مع‌الفارق است و بر اساسی نیست (رک. زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۵۶). تعقل و تفکر در قاموس منوچهری موضوعی نیست که بتوان پرونده‌ای برای آن گشود، او به صراحت و با بی‌پروایی تمام خود را معرفی

کرده و جایی برای تطهیر و پرونده‌شویی باقی نگذاشته است.

آیا منوچهری اعتقادات دینی استواری داشته؟ اگر چند اشاره قرآنی معدود در دیوان او دیده شود، نباید با اشارات قرآنی امثال عطار و مولانا مقایسه شود و بر دین‌ورزی او حمل افتد. خود می‌گوید من خوشی‌های زندگی را در اعمال حرام می‌دانم (رک. منوچهری، ۱۳۶۳: ۲۱۶) زندگی او سراسر عیاشی و شراب‌خواری و قمار و غلام‌بارگی و جست و خیز در باغ و بوستان است (برجه تا برجهیم). نباید فراموش کنیم که او مداح و موجب‌بگیر ترکانِ نومسلمان غزنوی است که برای جبران مافات، اوامر و نواهی شریعت را با هم مرتکب می‌شده‌اند! برای ممدوحش چنین زندگانی‌ای آرزو می‌کند که لابد غایتِ آمال خود او نیز بوده:

«بزی هم‌چنان سالیان دراز دنان و دمان و چمان و چران»
(همان: ۶۹)

در تقویم هفتگی او چهره فردی معتاد به الکل ترسیم شده که تمام روزهای هفته برایش روز شراب است (رک. همان: ۲۲۱). وقتی تمام دارایی خود را صرف عیاشی می‌کند و وجه تقدش ته می‌کشد، به مدح این و آن می‌پردازد و از آنان جام و جامه و کباب و رباب می‌طلبد تا خوش بخورد و خوش بخسبد:

«نیز چه خواهی دگر؟ خوش بزی و خوش بخور
آمد نوروز ماه، می خور و می ده پگاه
برجه تا برجهیم، جام به کف بر نهیم
جایزه خواهم یکی، کم بدهی اندکی
سیم توی من رسید، جامه نیامد پدید
جام بپاید کشید، جامه بپاید داد»
(همان: ۱۹-۲۰)

«تا توانی شهریارا روزِ امروزین مکن
جز به گردِ خُم خُرامش، جز به گردِ دن دنه

بامدادان حربِ غم را لشکری کن تعبیه
تو به قلب لشکر اندر، خون انگوران به دست
ساقیان تو فکنده باده اندر باطیه
مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم
ماهر وردین به گل چم، ماه دی بر یاد رنگ
مهرگان بر نرگس و فصل دگر بر سوسنه»
(همان: ۸۷)

اختیارش بر طلایه، افتخارش بر بنه
ساقیان بر میسره، خنیاگران بر میمنه
خادمان تو فکنده عنبر اندر مدخنه
گاه سروستان زنده امروز و گاهی اشکنه

«خیلِ بهار خیمه به صحرا برون زند
از بامداد تا به شبانگاه می خوری
بر گل همی نشینی و بر گل همی خوری
بر خُم همی خرامی و بر دن همی دنی»
(همان: ۱۲۹)

واجب کند که خیمه به صحرا برون زنی
وز شامگاه تا به سحرگاه گل چنی

وقتی احوال این باسوادان بی فرهنگ را می بینیم، از عمق فاجعه‌ای که بر فرهنگ این
مرز و بوم رفته آگاه می شویم و اندوه ناصر خسرو را بیش تر درک می کنیم.

ب - ۱) روحیه حماسی دارد

به طور کلی شعر سبک خراسانی لحنی حماسی دارد و شعر منوچهری هم از این قاعده
مستثنی نیست و نمودهای آن در تمامی اشعار او دیده می شود. در این جا برای پرهیز از
اطالۀ کلام تنها به ذکر یک شاهد اکتفا می شود. او در قصیده هفدهم طرحی داستان مانند و
تا حدی مبتکرانه اجرا کرده، این داستان - که لحن و بیان حماسی سبک خراسانی را نیز در
خود دارد - چنین است:

نوروز قصد تاختن بر لشکر زمستان را دارد و پیشاپیش جشن سده را به عنوان
پیشاهنگ سپاه خویش فرستاده تا مملکت خود را از دشمن پس بگیرد.
باغ و راغ و کوه و دشت و جویبار همه جزو قلمرو بهار بود، ولی در مدتی که نوروز
هم چون شاهان به سفر رفته بود، زمستان با لشکری گران هجوم آورد و مملکت او را

«بغارتید». گل‌ها و گیاهان و برگ و بار درختان را گرفت و برف سپید و زاغان سیاه را جانشین آنان نمود. باد شمال وقتی رفتار زمستان را مشاهده کرد، مثل یک جاسوس، به شتاب رفت و نوروز را از چپاول‌گری زمستان آگاه ساخت که گنج شایگان و درّ شاهوار را غارت کرده، دست‌بند و گوشوار گل‌ها را ربوده و سازهای پرندگان را شکسته است.

نوروز سوگند خورد که سپاهی سبزپوش و زیبارو گرد می‌آورد. کمربندی از ارغوان، زرهی از ضیمران، پیادگانی از نارون، سوارانی از ناروان، کمانی از رنگین‌کمان، تیرهایی از شاخ بید، علمی از لاله، شمشیری از آذرخش، پیل‌هایی از ابر، پیل‌بانی از باد و طبل‌هایی از تندر فراهم می‌کند و بر زمستان می‌تازد.

نوروز هم‌چون پادشاهی جنگ‌آزموده، ابتدا طلایه خود جشن سده را فرستاد و به او گفت: نزد شاه شاهان (ممدوح) برو و بگو من پنجاه روز دیگر با هدیه‌های فراوان به مجلس تو می‌آیم:

«تا تو گهی به زیر گل و گاه زیر بید گه زیر ارغوان و گهی زیر گلنار
مستی کنی و باده خوری سال و سالیان شکرگزی و نوش‌مزی شاد و شادخوار...»
(همان: ۳۲)

ب - ۲) اشاره به اساطیر ایرانی

به دلیل تمایلات ممدوحان منوچهری به تاریخ و فرهنگ عرب، توجه او نیز بیش‌تر به همان سمت و سو معطوف شده است. او «برای جلب توجه ممدوحان خویش که از مشتاقان زبان و ادبیات عرب بودند، خود را مشتاق و شیفته شعر عرب نشان می‌دهد و قصایدش را از مضامین، نام‌های شاعران، اساطیر و عرایس شعر عرب می‌انبارد و بعضاً وزن و قافیه و حتی ساختمان قصایدش را نیز بر الگوی قصاید عربی بنا می‌کند... این تأثیر‌پذیری در شعر او چند نمود پیدا کرده است: تقلید در محور عمودی قصاید (تقلید از ساختار قصیده عربی)، تقلید در خمیه‌سرایی، تقلید مضامین و موضوعات، استعمال

۶۶ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

جمله‌ها و ترکیبات عربی، یادکرد شاعران، اساطیر و عرایس شعر عرب» (رک. خسروی، ۱۳۸۶: ۸۸-۱۰۰) با این همه و به فرض پذیرش غلبه عنصر غیرایرانی و به ویژه اساطیر عرب در شعر منوچهری، باز باید گفت که در مورد اساطیر ایرانی، او نیز به مانند رودکی دو نوع برخورد با اساطیر ایرانی دارد:

ب- ۱- ۲) یادکرد اساطیر ایرانی همراه با بزرگداشت

تشبیه ممدوح (احمد عبدالصمد) به شخصیت‌های اساطیری ایران از باب تفخیم:

«خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر آن فریدون فرّ و کیخسرو دل ورستم بُراز»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۴۴)

در مدح علی بن عمران:

«الا ای رئیسِ نفیسِ معظم که گشاسب تیری و رستم کمانی»
(همان: ۱۱۸)

در مدح خواجه ابوالحسن بن حسن:

«بنشین خورشیدوار، می خورجمشیدوار فرخ و امیدوار چون پسر کعباد»
(همان: ۲۰)

ب- ۲- ۲) خوارداشت اساطیر ایرانی

در مدح مسعود غزنوی:

«سپرد وزیر گیری، بیش از بزرگمهر سبید امیر بندی، بیش از سپندیار»
(همان: ۳۲)

«کمند رستم دستان نه بس باشد رکاب او چنانچون گرز آفریدون نه بس مسمار و مزراقتش»
(همان: ۴۸)

در مدح علی بن عبیدالله صادق:

«تهمتن کارزاری، کاو به نیزه کند سوراخ در گوش تهمتن»
(همان: ۶۵)

اشاراتی که در شعر منوچهری به اعیاد ایرانی مثل نوروز، جشن سده و بهمنجانه هست،

نباید بر ایران دوستی او حمل شود، زیرا او این توصیفات را به مناسبت‌های فصلی و بسته به رسوم جاری در آن روزگار و بنا بر پسند ممدوحان خویش، به جای تشبیب و تغزل، در مقدمه قصاید قرار داده است (رک. منوچهری، ۱۳۶۳: صص ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۴۳، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۷۴ در باره نوروژ، ص ۸۶ در توصیف جشن بهمنگان و ۲۱۹ در وصف جشن سده).

ب - ۳) معشوق مقام والایی ندارد

«صنما بی تو دلم هیچ شکبیا نشود
تجربت کردم و دانا شدم از کار تو من
ناز چندان کن بر من که کنی صحبت من
نکشم ناز تو را و ندهم دل به تو من
به مدارا دل تو نرم کنم و آخر کار
به درم نرم کنم، گر به مدارا نشود»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۱؛ نیز رک. خسروی، ۱۳۸۹: ب: ۸۴).

وگر امروز شکبیا شد فردا نشود...
تا مجرب نشود مردم، دانا نشود
تا مگر صحبت دیرینه مُعادا نشود
تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود

ب - ۴) شعری است شاد و پر نشاط و روحیه تساهل و خوش‌باشی را تبلیغ می‌کند. از محیط‌های اشرافی، گردش، تفریح، باغ و بزم سخن می‌گوید (رک. شمیسا، ۱۳۷۴: ۶۶).

«روزی بس خرم است، می‌گیر از بامداد
آمد نوروژ ماه، می‌خور و می‌ده پگاه
هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد»
(همان: ۱۹)

«...تا تو گهی به زیر گل و گاه زیر بید
مستی کنی و باده خوری سال و سالیان
بر سبزه بهار نشینی و مطربت
بر سبزه بهار زند "سبزه بهار"»
(همان: ۳۲)

هیچ بهانه نماند، ایزد داد تو داد...
هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد»
گه زیر ارغوان و گهی زیر گلنار
شکرگزی و نوش مزی، شاد و شادخوار
بر سبزه بهار زند "سبزه بهار"»

ب - ۵) اشارات قرآنی

در دیوان منوچهری چند اشاره قرآنی هست و نباید این اشارات معدود به استغراق او

در مطالعات دینی تعبیر شود. هر چند این جا بحث اعتقاد دینی او در میان نیست، اما در این شواهد هم نشانی از درد دین دیده نمی‌شود. از ابیات زیر، در سه مورد نخست، منوچهری، از آیات قرآن برای ستایش ممدوح خویش سود جسته، در مورد چهارم به توصیف می‌پرداخته، مورد پنجم وصف بهار و گل‌هاست و در نمونه پسین از زبان تاک به آیت‌الکرسی سوگند می‌خورد!

«۱. نعمت بسیار داری، شکر از آن بسیار تر نعمت افزون تر شود آن را که او شاکر شود» (منوچهری، ۱۳۶۳: ۲۴)

به ممدوح می‌گوید: چون بر نعمت‌های فراوانت شکر می‌گویی، لاجرم نعمت افزون‌تر خواهد گشت.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم / ۷)

«۲. ماند به ساعتی ز یکی روز خشم تو آن روز کاسمان بنوردند همچو طی» (همان: ۱۱۴)

یعنی: غوغای قیامت گوشه‌ای از خشم ممدوح است.

«يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (انبیاء / ۱۰۴)

«۲. وگر اجزای جودش را گذر باشد به دوزخ بر گلاب و شهد گرداند حمیمش را و غساقش» (همان: ۴۸)

یعنی: جود ممدوح می‌تواند مایعات گرم و گندیده دوزخ را به شهد و گلاب تبدیل کند.

«لا يذوقون فيها برداً و لا شراباً الا حميماً و غساقاً» (النبا / ۲۴ و ۲۵).

«۴. ناگشته کشته صفت روح قدس بود ناکشته کشته صفت این حیوان است» (همان: ۹)

«و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم» (النساء / ۵۶)

«۵. گل زرد و گل خیری و بید و بادشگیری زفر دوس آمدند امروز، سبحان الذی اسری»
(همان: ۱۳۱)

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الاسراء / ۱).

«۶. به حق کرسی و حق آیت الکرسی که نخسبیده شی در بر من نفسی»
(همان: ۲۰۱)

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ
إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (بقره /
۲۵۵).

ب - ۶) موضوعات شعری

«در شعر این دوره انواع موضوعات شعری از قبیل: مدح، حکمت، حماسه، غنا،
موعظه، مرثیه و خمربه کاربرد دارد اما مدح همواره محوریت دارد و حتی گاهی دیگر
موضوعات شعری هم در خلال مدایح و بانگرش مدحی مطرح می شود» (خسروی، ۱۳۸۹
ب: ۸۶). در دوره سامانی مدح در حد اعتدال بود، اما در شعر دوره غزنوی و به تبع آن در
شعر منوچهری از حالت اعتدال خارج می شود و شاعران اوصافی را به ممدوح نسبت
می دهند که از واقعیت دور است.

ابیات زیر را منوچهری در مدح طاهر دبیر سروده است. طاهر در روزگار سلطنت
محمود غزنوی در دیوان رسالت کار می کرد و جاسوس مسعود در دستگاه پدرش بود.
پس از روی کار آمدن مسعود و پیش از انتصاب بونصر مشکان به ریاست دیوان رسالت،
مدتی عهده دار این سمت بود. سپس به سمت معتمد ری گماشته شد، اما پس از مدتی به

سبب بی‌لیاقتی برکنار شد. مسعود خود درباره‌ی وی گفته: «از او جز شراب خوردن و زُعونت دیگر کاری بر نیاید» (بیهقی ۱۳۷۱: ۴۶۸). منوچهری دو قصیده در مدح طاهر دبیر دارد و در هر دوی آن‌ها تصویری خلاف واقع از طاهر ارائه می‌کند. در قصیده‌ی اول او را فردی می‌داند که برگزیده‌ی سلطان و برگزیده‌ی خدای ذوالجلال است، بر نفس خود مسلط است و خوی و منش پاکیزه دارد. در قصیده‌ی دوم پا را از این فراتر گذاشته، می‌گوید: اگر طاهر خشم خود را ظاهر کند قیصر روم را مغلوب می‌سازد. اگر نبوت ادامه داشت در باب بخشندگی طاهر آیه نازل می‌شد. همتش از آسمان فراتر و ملکتش از زمین وسیع‌تر است.

«نوبهاران مفرش صدرنگ پوشد تا مگر دوستی از دوستان خواجه طاهر شود
اختیار اول سلطان که از گیهان منش اختیار ذوالجلال اول و آخر شود
بر هوای خویشتن قاهر شد و بهتر کسی او بود کاو بر هوای خویشتن قاهر شود
نفس او پاکیزه است و خُلق او پاکیزه‌تر نفس تن، چون خُلق تن طاهر شود، طاهر شود»
(همان: ۳۴)

«کامکاری کاو چو خشم خویشتن رانده روم طوق زرین را کند در گردن قیصر درای
گر پیمبر زنده بودی، بر زبان جبریل آمدی در شأن جودش آیت از عرش خدای
از فراز همت او آسمان را نیست رای وزورای مُلکت او این زمین رانیست جای
گر کسی گوید که در گیتی کسی برسان اوست گر همه پیغمبری باشد، بود یافه درای»
(همان: ۱۲۳)

ابیاتی در مدح مسعود غزنوی:

«ملک روم به مرو آمد و خواهد که کنون خدمت و شغل غلامان سرای تو کند
این جهان کرد برای تو خداوند جهان و آن جهان من به یقینم که برای تو کند»
(همان: ۱۵)

پ) ویژگی‌های زبانی

پ - ۱) کاربرد الف اطلاق

«نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنا آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود
باغ هم چون تبت و راغ به سان عدنا میخ آن خیمه ستاک سمن و نسترن»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱)

در تمام قوافی این قصیده بیست و یک بیتی، الف اطلاق هست.

پ - ۲) اشباع

تبدیل مصوت کوتاه به مصوت بلند (تبدیل $e \leftarrow I, a \leftarrow \tilde{a}$ و $o \leftarrow u$)

پ - ۲ - ۱) تبدیل *khosh* به *khoosh*

«ما مرد شرابیم و کبابیم و رباییم خوشاکه شراب است و کباب است و رباب است»
(همان: ۷)

«خوشا وقت صبح، خوشا می خوردنا دست نشسته هنوز، دست به می بردنا»
(همان: ۱۷۹)

پ - ۲ - ۲) تبدیل *pl* به *pol*

«بگذرد او به یکی ساعت از پولِ صراط بجهد باز به یک جستن از کوه طراز»
(همان: ۴۱)

پ - ۳) تشدید مخفف

مشدد کردن حرفی که در اصل بدون تشدید است.

«شود کاغذ تازه و ترّ، خشک چو خورشید لختی بتابد بر آن
ولیکن شود تری این فزون چو تابند بیش اندر آن نیّران»
(همان: ۶۷)

«در دامن کوه، کبک، شبگیران در رفت به هم، به رقص، با کدروی

۷۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

بر پَر الفی کشید و نتوانست خمیده کشید الف ز بی صبری»
(همان: ۱۰۸)

پ - ۴) تخفیف مشدد

حذف تشدید از کلمه‌ای که در اصل تشدید دارد.

tabat ← tabbat

«نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن / باغ هم چون تبت و راغ به سان عدنا»
(همان: ۱)

«سمن بوی آن سر زلفش مه مشکین کرد آفاکش / عجب نی ار تبت گردد ز روی شوق مشتاقش»
(همان: ۴۶)

پ - ۵) کاربرد «ک» تحبیب و تصغیر

بلبلک / پیراهنک / ساعتک / عندلیبک / قمریک / گُلبنک / گُلک / گیسویک /
ماسورگک / مرغک / نافگک / هدهدک / یاسمینک

«بوستان گویی بت خانه فرخار شده ست / مرغکان چون شمن و بلبلکان چون و ثنا»
(همان: ۱)

«طوطی به حدیث و قصه اندر شد / پیراهنکی برید و شلواری
پیراهنکی بی آستین، لیکن / هدهد چو کنیزکی است دوشیزه
با زلف ایاز و دیده فخری / بی گیسویکی دراز، از غمری»
(همان: ۱۰۸)

پ - ۶) کاربرد «کجا» به معنی «که»

«کجا نبیذست، آن جا بود جوانمردی / کجا نبیذست، آن جایگه بود رادی»
(همان: ۲۲۷)

پ - ۷) تکرار (تکرار کلمه یا جمله)

تکرار در شعر منوچهری دو جنبه متفاوت و متضاد دارد؛ او گاه به شیوه شاعران خراسان بعضی اجزای جمله را تکرار می‌کند و گاه به طرز ماهرانه و غیر ملموس از تکرار پرهیز می‌کند.

پ - ۷-۱) وجود تکرار

در اکثر قصاید منوچهری ابیاتی دیده می‌شود که در آن‌ها ترکیب، تعبیر یا عبارتی تکرار شده است و او در استفاده از تکرار کاملاً بی‌پرواست و حتی از اینکه قسمتی از مصراع نخست را در مصراع بعد بیاورد ابایی ندارد.

«در مجلس احرار سه چیز است و فزون است / و آن هر سه شراب است و رباب است و کباب است»
«ما مرد شرابیم و کبابیم و ربابیم / خوشاکه شراب است و کباب است و رباب است»
(همان: ۷)

«با احمرار باشد، با اصفرار باشد / نه احمرار باشد، نه اصفرار باشد»
(همان: ۲۲)

«تا تو گهی به زیر گل و گاه زیر بید / گه زیر ارغوان و گهی زیر گلنار»
«بر سبزه بهار نشینی و مطربت / بر سبزه بهار زند "سبزه بهار"»
(همان: ۳۲)

«فضل محمد که هیچ کس نشناسد / فضل محمد، چنانکه فضل محمد»
(همان: ۱۷)

«او را گزید لشکر، او را گزید رعیت / او را گزید دولت، او را گزید باری»
(همان: ۹۹)

پ - ۷-۲) پرهیز از تکرار

در ابیات زیر او سعی دارد از تکرار ادات تشبیه بپرهیزد، از این رو در هشت بیت متوالی، هفت مانواژ به کار برده است: چو، چون (دو بار)، به کردار، به سان، ماننده، پنداری، وار:

«نرگس تازه چو چاه ذقنی شد به مثل
چون کزورین قدحی در کف سیمین صنمی
و آن گل نار به کردار کفی شبرم سرخ
سمن سرخ به سان دو لب طوطی نر
و آن گل سوسن مانده جامی ز لب
ارغوان بر طرف شاخ تو پنداری راست
لاله چون مریخ اندر شده لختی به کسوف
چون دواتی بسدین است خراسانی وار»
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۲)

گر بود چاه ز دینار و ز نقره ذقنا
یا درخشنده چراغی به میان پرنا
بسته اندر بُن او لختی مشک ختنا
که زبانش بود از زر زده، در دهنا
ریخته مُعَصَفِرِ سوده میان لبنا
مرغکانند عقیقین زده بر بایزنا
گل دو روی، چو بر ماه سهیل یمنا
باز کرده سر او لاله به طرف چمنا»

پ - ۸) جمع بستن دوباره اسامی جمع عربی

مانند: منازلها / مکارمها / عجایبها / الفاظها / ابیاتها

«مکارمها به حکم تو گرفته‌ست استقامت‌ها
که باشد استقامت‌های کشتی‌ها به لنگرها»
(همان: ۴)

«بیابان درنورد و کوه بگذار
منازلها بکوب و راه بگسل»
(همان: ۵۷)

«من شعر بیش گویم، کان شاه را خوش آید
الفاظهای نیکو، ابیات‌های جاری»
(همان: ۱۰۱)

پ - ۹) ساختن مصدر با افزودن یای مصدری فارسی به کلمات عربی

کریم + «ی» کریمی: بخشش و بزرگواری

«می‌گیر و عطاورز و نکوگوی و نکوجوی
این است کریمی و طریق ادب این است»
(همان: ۲۱۵)

پ - ۱۰) کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم (استفاده از حرف اضافه مجدد یا مضاعف)

«آن سوسن سپید شکفته به باغ در یک شاخ او ز سیم و دگر شاخ او ز زر»
(همان: ۲۰۸)

پ - ۱۱) حذف

حذف یک یا چند حرف از کلمه به ضرورت شعری و برای رعایت وزن

آیین ← آین

«جشن شده امیرا! رسم کبار باشد این آین کیومرث و اسفندیار باشد»
(همان: ۲۱)

هزمان ← هر زمان

«ابر هزمان پیش روی آسمان بندد نقاب آسمان بر رخم او در بوستان ظاهر شود»
(همان: ۲۳)

نوز ← هنوز

«عیبش جز این نیست که آبستن گشته است او نوز یکی دخترک تازه جوان است»
(همان: ۹)

پ - ۱۲) کاربرد لغات و ترکیبات خاص

آذرشین (مخفف آذر نشین: سمندر) / بنگار (نگارین، منقش) / بنیرو (نیرومند، قوی) /
پواصل (نقد) / بیجاده گون (یاقوت رنگ) / پای رشت (نوعی دیبا، بافته شده با آلاتی که با
پا می چرخند، در برابر دست رشت یا دست باف) / پای بندان (ضامن) / پره کشیدن (صف
کشیدن) / پولادپوش (به کنایه: جنگ جو) / پیلستکین (استخوانی، عاج مانند) / تزویرگر
(مکار) / خجسته (گل همیشه بهار) / خربت (خریط، مرغابی بزرگ، غاز) / خَرپشته
(نوعی جوشن) / خردک نگرش (کوته نظر) / خرگواز (خرران، گاوران، چوبی که با آن
چهارپا را برانند) / خط بر آب (نقش بر آب، ناپایدار) / خوارکار (جفاکار، خوارکننده) /

دشاب (دشمن) / درازآهنگ (طویل) / درافزار (چفت و بستِ در) / دَرّانه (درنده، صفت فاعلی از دریدن، مانند روانه) / دُرخش (فروغ، روشنی) / درشتناک (ناهموار، سنگلاخی) / دست‌گرای (مأنوس) / دوزان، دوزانه (دوزنده) / دوستگان (محبوب) / دولاب (درِ کوچک بین دو باغ) / دیرنده (دیرپا) / رام (روز بیست و یکم ماه شمسی) / رامش‌یر (پیک شادی) / رزدار (دارِ رز، درخت رز، تاک) / رزستان (مُستان، تاکستان) / رش (روز هجدهم ماه شمسی) / رُوین (روناس) / زرّادخانه / ساجگون (سیاه، ساج نوعی چوب سیاه) / سادگان (نوجوانان) / ساعتک / سمن‌بر / سمن‌بوی / سمن‌بیز / سمن‌زار / سمنستان / سُنبان‌دن (سوراخ کردن) / سنجاب‌پوش (آن‌که جامه‌ای از پوست سنجاب پوشیده) / سونش (برادۀ فلزات) / شادخوار (خوشگذران، می‌خوار) / شَبَه‌گون (سیاه) / شَخ (زمین سخت) / شَخسار (کوه، تپه) / شخ‌نورد / شرمگن / شغبناک (باشور و غوغا) / شَمیده (آشفته) / شوخگن (چرک) / طلایه‌دار (پیشرو) / طلی (طلی کردن: آب‌کاری با زر، زراندود کردن) / عبایه (نوعی گلیم منقش) / عندلیبک / غالیه‌پوش (پوشیده از غالیه) / غالیه‌سا / غالیه‌فام / غالیه‌موی / فتال (بفتال: بیپچان، از فتالیدن) / فردوس‌وار / قرقویی (نوعی دیبا بافتِ عراق) / قمریک / قوس‌وار (کمانی) / قیرینه (از قیر، سیاه) / کارنامه (زندگی‌نامه) / کتفسار (سر‌شانه) / کدیور (باغبان) / کردوس (گلهٔ اسب) / کژدم‌فسا (گیرندهٔ عقرب) / کَشفتن (پراکندن) / کَشکنجیر (نوعی منجنیق، قلعه‌کوب، کوشک‌افکن) / کَفاندن (شکافتن) / کوشیدن (جنگیدن، مقابله کردن) / گُرازان (نازان و خرامان) / بگرازند / گُلبنک / گُلک / گونه (رنگ) / لاد (بنیاد) / لاش (تاراج) / لَعب‌گر (بازی‌گر، بندباز) / لقلق (لک‌لک) / لکا (کفش چرمی) / لوریان (کولی‌ها) / لوش (گِل) / لَهوتن (عیاش) / مارافسای / ماردی (سرخ) / ماز (پیچ و خم) / ماسورگک / محرابی (اهل محراب) / مدری (نوعی شانه) / مِران (میرنده) / مَرغزن (گورستان) / مَطَرناک (بارانی) / ممشوق (بلندبالا، زیبا) / ناخن‌پیرا / نارو (پرنده‌ای است) / نارون /

ناژ، نوژ (درختی است) / نافگک / نایژه / نبرده (جنگجو) / نبی (قرآن) / نجیب (شتر) /
ند (نوعی بخور) / نعیق (آواز کلاغ) / نگار (معشوق) / نویدن (لرزیدن) / نهمار / نیم بسمل
(نیم کشته، مجروح) / ورز (کشت) / ورشان (نوعی پرنده) / هُجیر، هژیر (خوب چهر،
نیک) / هروله (تند رفتن) / هزبرگون (شیر مانند) / هزمان (هر زمان) / هشیوار / هندوانی
(هندی) / یازان (از یازیدن: قصد کردن) / یاسمینک / یافه درای (بیهوده گو).

نتیجه

سبک شعری منوچهری، سبک غالب سده‌های چهارم و پنجم هجری، یعنی سبک خراسانی است، اما در شعر او برخی ویژگی‌ها دیده می‌شود که سبک او را از معاصرانش متمایز کرده و به آن تشخص بخشیده است. این ویژگی‌ها در سطح زبانی، شامل گزینش خاص لغات و تعبیرات و نیز نحو زبان می‌شود؛ مانند تکرار کلمات بدون فایده بلاغی و تکرار کلیشه‌وار ساختارهای نحوی. اگرچه گاهی هم مثلاً در استفاده از ادات تشبیه، از تکرار روی گردانده است.

منوچهری مانند دیگر شاعران سبک خراسانی تشبیه‌گراست و در دیوانش بیش‌ترین بسامد از آن تشبیه است. علی‌الخصوص در ساخت تشبیهات مرکب حسی و تشبیهات دنباله‌دار سعی وافری دارد. گسترش تشبیه که از اصول تصویرسازی شاعران خراسان است، در شعر منوچهری با اقبال و اهتمام بیش‌تری روبرو بوده، محدوده یک تشبیه او گاه از حد دو یا سه بیت نیز فراتر می‌رود و همین امر به پیدایش تشبیهات دنباله‌دار انجامیده که از مختصات سبک شخصی او محسوب می‌شود. موضوعات عمده شعرش، وصف و مدح و قالب‌های شعری مورد توجه او قصیده و مسمط است. در انتخاب قافیه، به قوافی نادر و دشوار و انتخاب قافیه بر اساس نام ممدوح تمایل داشته تا از این طریق چیرگی خود را، در عین جوانی، به خواننده بنمایاند؛ هر چند جوان مرگ شدنش باعث شده شعرش در سطح فکری، نارس و ناپخته بماند.

منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. الکک، ویکتور. (۱۹۷۱). تأثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری. بیروت: دارالمشرق.
۲. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۱). تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: دنیای کتاب.
۳. دبیر سیاقی، محمد. (۱۳۵۶). پیشاهنگان شعر فارسی. ج ۲. تهران: کتاب‌های جیبی.
۴. دودپوتا، عمر محمد. (۱۳۸۲). تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی، ترجمه سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.
۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). با کاروان حله. ج ۵. تهران: جاویدان.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). صور خیال در شعر فارسی. ج ۳. تهران: آگاه.
۷. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲). کلیات سبک‌شناسی. تهران: فردوس.
۸. _____ . (۱۳۷۴). سبک‌شناسی شعر. تهران: فردوس.
۹. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۷). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
۱۰. فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۸). سخن و سخنوران. ج ۳. تهران: خورازمی.
۱۱. محجوب، محمدجعفر. (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی. تهران: سازمان تربیت معلم.
۱۲. معین، محمد. (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی. ج ۷. تهران: امیرکبیر.
۱۳. منوچهری دامغانی، احمد بن قوص. (۱۳۶۳). دیوان اشعار، به تصحیح محمد دبیرسیاقی. ج ۵. تهران: زوار.
۱۴. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۱). چشمه روشن. ج ۴. تهران: علمی.

ب) مقالات:

۱۵. خسروی، حسین. (۱۳۸۶). "منوچهری و شعر عرب". در مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۶. صص ۸۱-۱۱۲.
۱۶. _____ . (۱۳۸۹ الف)، "اسلوب معادله در شعر" در فصلنامه شعر، سال هجدهم. شماره ۶۹. صص ۵۸-۶۲.
۱۷. _____ (ب، ۱۳۸۹)، "سبک شعر رودکی" در فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال اول. شماره اول. بهار ۸۹. صص ۶۷-۹۵.